



گاهی عیسی حکمت عمیقی را از طریق داستانه‌های طولانی توصیف می‌کرد، اما وقت‌هایی هم بود که با یک جمله کوتاه داستانی عمیق را به یاد ما می‌آورد. امروز دو جمله از عیسی مسیح را می‌شنویم که مانند یک فیلم طولانی در ذهن ما شکل می‌گیرند. اکنون این دو جمله را از متی می‌خوانیم: «پادشاهی آسمان همچون گنجی است پنهان در دل زمین که شخصی آن را می‌یابد، سپس دوباره پنهانش می‌کند و از شادمانی می‌رود و آنچه دارد، می‌فروشد و آن زمین را می‌خرد.» «۴۵ همچین پادشاهی آسمان مانند تاجری است جوای مرواریدهای نفیس ۴۶. پس چون مروارید بسیار باارزشی می‌یابد، می‌رود و آنچه دارد، می‌فروشد و آن مروارید را می‌خرد.»

وقتی این دو جمله را می‌شنویم، داستانه‌های طولانی تری به ذهن می‌آید که پشت آنها جمله نهفته است. از یک طرف، شخصی است که گنج را پنهان کرده بود و از خود می‌پرسیم که او در واقع کیست؟ و چه چیزی باعث شد که او گنج را در زمین پنهان کند؟ آیا جنگ بود؟ آیا او بایستی فرار می‌کرد؟ یا دلیل دیگری داشت؟ ما هیچ اطلاعاتی در مورد او نداریم. فقط یک چیز کاملاً واضح است. در داستان ما، او تنها کسی است که ارزش گنج را می‌داند. برای بقیه، گنج باید در اعماق زمین پنهان و ناشناخته بماند. گنجی که در اینجا از آن صحبت می‌کنیم در ابتدا باید در تاریکی باقی بماند. و ارزش آن در ابتدا باید از همه افراد غیر از شخصی که آن را دفن کرده بود پنهان بماند.

سپس صاحب زمین را می‌بینیم. بر خلاف کسی که گنج را دفن کرده بود، او نمی‌داند چه نوع گنجی دارد. طبق قانون او صاحب گنج است. اما او این را نمی‌داند. تنها چیزی که او می‌داند این است که صاحب یک قطعه زمین است که احتمالاً می‌تواند آن را به قیمت مناسب بفروشد. اگر او از آنچه که در زمینش پنهان است آگاه بود، هرگز آن را نمی‌فروخت. کسی که در نهایت گنج را پیدا می‌کند هم در ابتدا از این بی‌خبر بوده است.

این مرد در سراسر مزرعه راه می‌رود یا آنجا را شخم می‌زند و به چیزی سخت برخورد می‌کند که در ابتدا کار او را مختل می‌کند. او ابتدا در مورد آن فکر نمی‌کند. می‌توان تصور کرد که جعبه سخت در ابتدا او را آزار داده و کار او را تحت تاثیر قرار داده است. شاید او فحش بدهد، چون بایستی گاو خود را رها کند و کارش را متوقف کند تا مانع را برطرف کند. سپس او جعبه را می‌بیند. آن را کنده، چاقوی جیبی اش را در می‌آورد و جعبه را باز می‌کند. چیزی که در آن پیدا می‌کند ذهنش را به هم می‌ریزد. با خود فکر می‌کند: «این یک گنج است! پول جواهرات، طلا...» از روز صبح او هنوز فکر می‌کرد که یک روز کاملاً عادی در انتظارش است. اما حالا همه چیز متفاوت است. در آینده تمام زندگی او متفاوت خواهد بود. داستانی که از طریق گنج پنهان در برابر چشمان ما آشکار می‌شود، آگاهانه توسط عیسی تعریف شده است. او می‌خواهد ما را از ارزشی که از طریق ملکوت خدا دریافت می‌کنیم آگاه کند. اما داستانه‌های همچین می‌خواهد ما را آگاه کند که این ملکوت خدا را نمی‌توان فوراً یا به طور طبیعی تشخیص داد. همه چیز در ابتدا پنهان می‌ماند. و ما نمی‌توانیم داستانه‌های پادشاهی خدا را خود به خود پیدا کنیم. بیایید به زمان مسیحی شدن ما فکر کنیم. آیا در آن زمان صدایی از بهشت ما را صدا می‌کرد که مسیحی شویم؟ یا تجربه‌ی ویژه‌ای به ما دست داد؟ همه‌ی آن ممکن است درست باشد. اما معمولاً اینطور نیست. معمولاً ما آگاهانه به دنبال ملکوت خدا نیستیم، بلکه به طور تصادفی با آن روبرو می‌شویم. ما برای خدا، برای مسیح، و برای پادشاهی ملکوت خدا زیاد جستجو نکرده ایم. ما کم و بیش "به طور تصادفی" به آن برخورد کرده ایم. شاید ما از طریق دوستان وارد کلیسا شدیم، شاید والدین ما در کودکی ما را غسل تعمید داده و به کلیسا آورده‌اند. یک بار شخصی به من گفت که به خاطر همسر زیبایش به کلیسا آمده است. همسرش گفته بود: «اول مدرک غسل تعمید، بعد سند ازدواج...» اما او به گنجی هم رسید. و این گنج زندگی او را تغییر داد. ارزش جدیدی به آن داد. چشم اندازه‌های کاملاً جدیدی برایش باز شد. این البته می‌تواند متفاوت باشد. ممکن است ما آگاهانه به دنبال معنای زندگی و یا حتی به دنبال خدا بوده باشیم. و سپس جمله دوم عیسی یک فیلم دیگر را در ذهن ما زنده می‌کند. در مورد کسی که آگاهانه به دنبال مرواریدهای خاصی بود. تا اینکه بالاخره این مروارید را پیدا کرد که از هر چیز دیگری بهتر و با ارزش تر بود. بله، برخی از ما آگاهانه به راه افتاده و خدا را جستجو کرده ایم. برخی قرآن خوانده‌اند و خدا را در آنجا نیافته‌اند. ممکن است دیگران از کلیساهای مختلف بازدید کرده‌اند تا ببینند آیا خدا در آنجا یافت می‌شود یا خیر. تا اینکه بالاخره مروارید گرانبها را پیدا کرده‌اند. اینجا هم مروارید همه چیز را عوض می‌کند. گنج گرانبهایی که عیسی در اینجا به عنوان هدف و معنی در هر دو جمله تعریف می‌کند، ملکوت خداست. اما این ملکوت آسمان چیست؟ چه چیزی آنقدر مهم است که شما می‌خواهید و باید همه چیز را برای آن به خطر بیندازید؟ هر کسی که اغلب با هواپیما پرواز می‌کند، ممکن است با این جمله آشنا

باشد: «در صورت حادثه، لطفاً وسایل شخصی خود را رها کنید، و بیرون بروید!» واضح است که منظور چیست. اگر یک وضعیت اضطراری رخ دهد، بلافاصله می دانید چه چیزی در اهمیت است: نجات جاز در اهمیت است! و سپس ناگهان مشخص می شود که هر چیز دیگری جز خود زندگی بی اهمیت است: تلفن های گران قیمت، رایانه ها، حتی کارت های اعتباری مانند چیزهای بی اهمیت در هواپیما رها می شوند و شما فقط می دانید که باید زندگی تان را نجات دهید. زیرا اکنون بدون زندگی چیزهای دیگر بی ارزش هستند. ملکوت خدا نیز مشابه آن است. وقتی به ملکوت خدا وارد می شویم، درباره زندگی ابدی است. این در مورد نجات ما از مرگ ابدی است. در این مورد که آیا ما در قضاوت نهایی در برابر خدا خواهیم ایستاد یا نه. و بسته به اینکه ما در برابر خدا چه کسی هستیم، باید توشه های زیادی را رها کنیم. چیزهای زیادی در زندگی ما وجود دارد که می تواند راه های خروج به زندگی ابدی را مسدود کند، ما را از یافتن راه باز دارد یا ما را در زندگی مسیحی خود محدود کند. و این سؤال برای ما در اهمیت است که آیا ملکوت خدا برای ما ارزش دارد؟ یا آیا به این زندگی ابدی که عیسی به ما وعده داده است ایمان داریم. پادشاهی خدا اغلب پنهان می ماند تا آن زمان که بتوانیم تشخیص دهیم برای چه دلیل وجود دارد. درست مانند کشاورزی که در حال شخم زدن است و فقط برای مدت کوتاهی جسم سختی زیر زمین برایش مزاحمت ایجاد می کند، اما دیگر توجهی به آن نمی کند و به زندگی روزمره خود ادامه می دهد، بدون اینکه گنج گرانبهای زیر آن را کشف کند. در ابتدا پادشاهی خدا فقط ما را آزار می دهد. ما انسانها با گنج پنهان مشکل داریم. پنهان بودن آن برای ما آزاردهنده است. و بنابراین به سرعت اتفاق می افتد که ما مسیحیان گنج را در زیر زمین رها می کنیم در حالی که چیزهای دیگری را که متقاعدکننده تر یا برایمان منطقی تر هستند قبول می کنیم. به همین دلیل است که مسیحیان در طول نسل های گذشته بارها مرتکب اشتباه شده اند و پادشاهی خدا را به عنوان یک پادشاهی دنیوی به تصویر کشیده اند. مثلاً عیسی به وضوح به ما نشان می دهد که ما در ابتدا ملکوت خدا را به عنوان یک گنج نمی شناسیم. از ما پنهان می ماند. و ما نمی توانیم ملکوت خدا را به شکلی توضیح دهیم. بنابراین ما نباید با هیچ ترفندی سعی کنیم ملکوت خدا را دلپذیرتر کنیم. این همان کاری است که شما وقتی می خواهید پادشاهی صلح را در این دنیا به تصویر بکشید، انجام می دهید. برای مثال پادشاهی خدا با یک نظام سیاسی عادلانه اشتباه گرفته شده است. اما این یک فریب است و پادشاهی خدا نیست که عیسی درباره آن صحبت می کند. تصویر پادشاهی خدا که پنهان است، آنطور که عیسی برای ما ترسیم می کند تصادفی انتخاب نشده است. ملکوت خدایی که عیسی در اینجا جلوی چشمان ما ترسیم می کند آنقدر نامحسوس است که هیچ کس ارزش آن را نمی داند جز کسی که آن را در زمین قرار داده است. بنابراین ما مسیح و پادشاهی او را در ظروف بسیار ساده، می یابیم. ما آن را در کلام خدا، در یک کتاب ساده می یابیم - آن را در کتاب مقدس می یابیم. و کتاب مقدس با مشارکت افرادی مانند ما نوشته شده است. و با این حال کلام خدا در آن وجود دارد. ما همچنین گنج را در خدمات ساده کلیسا، زیر آب ساده هنگام غسل تعمید و زیر ناز و شراب می یابیم. ما آن را در یک جامعه ساده می یابیم، او را در میان مردم عادی می یابیم که توسط روح القدس به هم مرتبط اند. اما این مسیح، در بسته بندی ساده و بی تکلف، برای ما همه چیز است. او گرانبهاترین مروارید ماست. این گرانبهاترین گنجی است که به طور تصادفی پیدا می کنیم. به همین دلیل است که مرد از مزرعه به خانه می رود و همه چیزش را می فروشد تا آن گنج را در یافت کند. فروشنده مروارید هم همین کار را می کند. در مقایسه با آنچه در انتظار آنهاست، دارایی فعلی آنها اهمیت پیدا نمی کنند. آنها کاری را انجام می دهند که برای هر کسی که مجبور است هواپیما را در مواقع اضطراری ترک کند، کاملاً واضح است: «اموال شخصی را رها کنید!» در متن امروز پولس آن را توضیح می دهد: «همه چیز را در قیاس با ارزش برتر شناخت خداوند مسیح عیسی، زیاده می دانم، که به خاطر او همه چیز را از کف داده ام. آری، اینها همه را فاصله می شمارم تا مسیح را به دست آورم.»

او این را می دانست زیرا مسیح او را ملاقات کرده بود، زیرا مسیح او را فرا خوانده بود. و این در مورد شما نیز صدق می کند. مسیح شما را هم پیدا کرد، شما را هم خرید، برای شما هم روی صلیب هزینه پرداخت. بنابراین، همه چیزهایی را که نمی توانند کمک کنند، پشت سر قرار دهید. این بهترین سرمایه گذاری است که تا به حال انجام داده ایم. ارزش این را دارد که بقیه چیزها را کنار بگذاریم.

یک نکته ی آخر را در مورد دو جمله عیسی می گویم. همه چیز در مورد لذتی است که یابنده تجربه می کند.

گنج و مروارید چشم اندازها و شادی کاملاً جدیدی را برای صاحبان جدید باز کرده اند. دنیاهای جدیدی برای آنها گشوده شده است. مسیح نیز چشم اندازهای جدیدی را برای شما باز می کند. او شما را هر روز و فراوان می بخشد. او در جایی که شکست خورده اید شروع جدیدی به شما می دهد - او به شما امید می دهد. او راه زندگی ابدی را برای شما باز می کند. به شما معنا می دهد، از جمله برای کاری که اینجا روی زمین انجام می دهید. او که جهان را آفرید به شما قدرت و زندگی تازه می بخشد. شادی در او، برای شما و برای همسایه تان است. ارزش آن را دارد که گنج را به دست آورید تا برای دیگران نیز ثمر دهد. ارزشش را دارد چون خود خداست که آن را دفن کرده و اکنون آن را رایگان به شما می دهد. آمین